

خاوی رباعیات و غزلیات حکمتی و فلسفی و عرفانی بلندی بزبان کبیل بوده و اکنون بجز چند رباعی شیوا به معنی عظمت روح و گفتار شاعر نامدار است یاد کاری از آن همه گفته‌های نغز و پرمعنی در حافظه اهل ذوق بجا نمانده است. از شعرائی که در مقام سخندانی پایگاه رفیعی داشته و با طبع موزون و قریحه سرشار خود درهای نمینی بیادگار گذاشته است مرحوم حسین کسمائی است. کسمائی از گویندگان عالیقدر ایران و از اشخاصی است که باغچه حیات ادبی و اجتماعی وی را گل‌های معطر افتخارات زینت داده و آثار نفیسی که هر یک از لحاظ طراوت و لطافت به باز شدن شکوفه‌های سحرگاہی بیشتر شباهت دارند در معرض افکار صاحبان نظر گذاشته است. خدمات مهم کسمائی به عالم معرفت و کمال و ترقی هم‌نوعان خود از مسائلی است که پایگاه رفعت و عظمت شاعر فقید را استوار و در دیف وطن پرستان محبوب جامعه ایرانی در صف مقدم و ممتازش قرار داده است.

آثار قلمی شاعر فقید نظماً و نثرأً محدودی که خواننده را از يك ذوق لطیف و احساسات ياك و بی غل و غش آگاه میسازد بسیارند و چون بامزد قدر شناسی و فراموشی که در مملکت مانسبت بخدمات مردان بزرگ معامله میکنند ممکن بود آثار ذی‌قیمت کسمائی نیز دچار همین معامله جاهلانه گشته یکباره مفقود و از آن همه گفته‌های نغز اثری بجا نماند این بنده را بر آن داشت که در قسمت آثار و ادبیات کبیلی شاعر فقید آنچه را که در دسترس توانائی است از تعرض و دستبرد باد فنا حفظ و در معرض مطالعه صاحبان ذوق بگذارد باشد که خدمتی سزاوار و لایق تشویق شناسند و احدی نام بزرگان را همت گمارند.

کسمائی کبیت : در همان هنگام که طلیعه آزادی و فجر

مشروطیت ایران، ابرهای استبداد را منهزم و کاخ فرغت و بنیان

تعدیات و تجاوزات را یکی بعد از دیگری منهدم میساخت کسمائی قدم نخستین مجاهدت را در میدان عشق و آرزو گذاشته و در راه بیداری و نهضت تکاملی ایران علاقه خود را به عادت جامعه آشکار نمود

کسمائی بقدری مقتون ترقیات مملکت و رفاه و خلاصی هموطنانش از چنگال دژخیم استبداد بود که تمام قسمت گرانبهای عمر یعنی دوره کامرانی و تمتع از دوران جوانی و عهد شباب را وقف مساعی عظمت جویانه مملکت و اعاده اعتبار و سیادت هموطنانش کرده و تا وقتیکه پرچم پیروزی حریت طلبان ایران بر فراز قصور جباران و متعديان بشریت باهتزاز در نیامده بود آنی ارتش جیع افکار و تحریک احساسات نهضت خواهانه آرام نمیگرفت

انعکاس تصویر باطن کسمائی يك قلب پاك مملو از عشقی را نشان میداد که این سه کلمه در وی نقش شده بود : خدا، وطن، آزادی

بالجمله کسمائی در ۲ شعبان ۱۲۸۸ هجری قمری در رشت متولد شده نامش حسین کنیده اش بو تراب، علوم عربیه و ادبیه را کسمائی در مدرسه جامع رشت فرا گرفته و در همان زمان نزد مسیو ژان نام فرانسوی به تعلم زبان فرانسه پرداخت. از آن پس سفری به عقبات نموده در مدت ۲ سال بتکمیل تحصیلات عربی اشتغال جست و برای اینکه از فضائل و معلومات اروپا اطلاعاتی بهمزند و برای تکمیل تحصیلات جدیدی بی توفیق نماند چندین سفر بپاریس و مسکو و پطروگراد و نقلیس نموده و دو سال از مدت اقامت اروپارا در موزه معروف لوور به عملیات نقاشی اشتغال جست و در آخرین سفر رجعت خود بگیلان وارد صحنه انقلاب مشروطیت گردید

فداکارهای کسمائی در اعلاى لوای حریت و آزادی ز خاطر هیچیک از هم مسلکان و هم قدمان آنروزی که عده از آنها فعلا در قید حیات میباشد پوشیده نیست. صداقت و صمیمیت کسمائی موقعیتی برای وی پیش آورده بود که همه مجالس و اجتماعات سری سیدی را که برای اخذ آزادی و

مساوات تشکیل میشدند بروی وی باز میکذاشت. اوقاتیکه آشیانه آزادی ایران یعنی مجلس شورای ملی بامر محمدعلی شاه گلوله باران میشد کسمائی با ۲ تن از عاشقان دلباخته آزادی که یکی از آنها مرحوم کلاچک جنگلی بود بعزم کمک به مجلس و آزادی عازم طهران گردید و چون در این راه از تفصیل قوچ بستن مجلس و قتل و تفرقه احرار اطلاع می یابد کسمائی اقامت شت را اصلاح ندیده و موقع را برای مسافرت بروسیه و علاج کلیه اش مقننم میشمارد همینکه کوکبه مشروطیت ثانوی در آسمان کیلان میخواست نمایان گردد کسمائی برشت وارد شده و در دیف انقلابیون کیلان عازم فتح قزوین و طهران میگردد. ۷۷۷ چندی بعد از تصرف طهران بنگارش روزنامه وقت پرداخته عقاید و افکار مصاحفانه و ترقی خواهانه خویش را در معرض افکار عمومی میکذارد. در مراجعت برشت چون روسها قشون بانزلی ورشت وارد کرده و در امور این مملکت دخالت تام و تمامی داشتند همه روز در مسجد جامع به نطق و ببنذار کردن افکار عامه میپرداخت. روزیکه بین دستجات مجاهدین و روسها جنگ در گرفته و مجاهدین در اثر نداشتن تفنگ و مهمات جنگ متفرق و چند روز بعد چهار نفر از آنها در باغ ناصریه اعدام شدند کسمائی فرار کرده چندی در اروپا توقف و در انقلاب جنگل مجدداً از پاریس و طهران وارد جنگل و کسما شده جزء صف انقلابیون وارد و در هشت شماره مدیریت روزنامه جنگل را تهدم میکند. در این زمان چون افکارش خسته شده بود از میدان سیاست کناره گیری کرده با دارة امور زراعتی پرداخت میپردازد. بالاخره در ۱۳۳۹ هجری در شهر رشت دنیارا وداع میگوید

اشعار کسمائی: روح عاصی، مشاهدات ناگوار، آرزوی سعادت وطن

از آغاز عهدشبان قریحه کسمائی را بگفتن شعر تحریک میکرد. کسمائی بزبان فارسی و گیلکی اشعاریکه سلیس و روان و درعین حال متین و بارو خند

باقی گذارده که مجموعه آنها نمایشی از عظمت فکر - حساسیت قلب و روشنی دماغ وی میباشد

اشعار کیلی شاعر متعلق به مواقعی است که دنیا در تشنگیهای سیاسی جنگ بین المللی گرفتار و برای ایران از حیث استرداد حقوق ملی و سیاسی بهترین مواقع فرصت بشمار میآمده است. حس وطنخواهی و ملت پرستی " مرحوم کماثری را از مشاهدات ناملایم و ناگوار که امید استقلال طلبانه عظمت جویان ایران را از رخنه های وارده به تشکیلات جنگل مبدل بیاس و تاسف میساخت آرام نمیگذاشت

در اشعار کسمائی اسامی اشخاصی برده شده است که در قیام جنگل مصدر کار های مهمه بوده اند. چون نظر ما حفظ آثار فقید کیلانی است لزوماً از يك قسمت آن اشعار صرف نظر می نمائیم. اینک شروع:

بشو (۱) او دیشا بگو کار که بی یول نوبوخیه (۲)

آبه چه جا (۳) او ساین (۴) بی دو خالی دول (۵) نوبوخیه

مردمان مرا گوئیدی (۶) "نوعیرزا امرا (۷) چکنی؟"

بگو ا (۸) احمقانه پری که بی غول نوبوخیه

تا آدم علم نداره آ..... مدیر نیه

مشدی وجوهات (۹) میان لول (۱۰) نوبوخیه

تا که راه چاه نابخه آدم نیکه، بی بو نایه

راه رشتن جامه علوم آلا شوشتر و دز فول نوبوخیه

ارن ایسا (۱۱) ریسمان جور، من چو یالاچی بزمین

مرا و اراضی کودن، کار، کج و کول، نوبوخیه

سیلی امرا نتانی سرخا کودن تی دیما نا (۱۲)

سرخ آب و سفید آب، هر گز تره چول (۱۳) نوبوخیه

۱ - بره ۲ - نمیشود ۳ - از چاه ۴ - برداشتن ۵ - جوی است که بوسیله آن آب از چاه میکشند ۶ - میگویند ۷ - همراه ۸ - این ۹ - اداره بود که بنام وجوهات تشکیل یافته بود ۱۰ - کج ۱۱ - هست ۱۲ - صورت ۱۳ - گونه

سینه صاف خایه (۱) آواز شتر دانك واسی (۲)

چه چه بلبلی با سینه سلول، نوبو خه

بول بشو کوتر بشو ای وای می کوتر زاکان

دین بشو وطن بشو لقمه ماکول نوبو خه

قاش (۳) بنه سرمه بکش سرخاب و اسین (۴) تی دیما بشور

ترا بکش صورت نو، صورت مقبون نو بو خه

در طلوع جنگ بین المللی روسهای تزاری، ایران را برخلاف مقررات بین المللی محل تاخت و تاز قرار داده و بعنوان جلوگیری از تجاوزات متحدین اروپای مرکزی، فرمانروائی شمال ایرانرا بیک مشت قشون فعال مایشاء بخود اختصاص دادند - از طرف مامورین سیاسی نیکلانی و قشون حتی روسوفیالها و کسانیکه خود را بمقتضای وقت منتسب برسها معرفی میکردند بقدری ظلم و اذیت وارد میشد که قیام مرحوم کوچک خان را بر علیه استیلای روسیه و تجاوزات مامورین وی در ۷ شوال ۱۳۳۳ هجری قمری تحریک نمود . سالهای اولیه عمر جنگل بشرکت افراد زحمت کش با علاقه و عشق سرشار وطن پرستی با فداکاری و موفقیت گذشت از این بعد چون افتخار این ظفر مندی مرهون جانفشانی های مرحوم کوچک جنگلی گردیده بود موقعیت محبوب وی بر دیگران گران آمده و هر کس در صدد بر آمد و جاهت و محبوبیتی برآی خویش احراز کند - از آنجمله حاجی احمد کسمائی بوده است که بیشتر از دیگران اصرار میورزید و شاعر فقید او را به بالانچی و مرحوم کوچک جنگلی را برسمان باز تشبیه کرده است .

چه آراشیم فاکیریم (۵) قزوین و طهرانه عمو

چه اورا شیم فخوسیم (۶) ملک خراسانه عمو

۱- میخراهد ۲- برای ۳- وسه ابرو ۴- بمال ۵- از این راه میرویم میگیریم ۶- پیرو میشویم

همه راهه نیشانیم پاکار ایجا، راهدار ایجا
 به فغان آوری می جمله افغانه عمو
 نه پونه و اخالیمی نه شهر ناکپور پسر
 الله آباد دکن، دارنی و ملتانه عمو
 نه سو منات ونه کجرات ونه رامپوره داداش
 نه بنارس نه مه جهلی و نه گوکانه عمو
 نه من و مدرس و دهلی و اخالیم، نه بمبشی
 نه شکار پورو نه بامپور ونه سیلا نه عمو
 جه با کوشیم تفلیس و جه تفلیس تا کوتائیس
 جه کوتائیس به باطوم، دست بگریبانه عمو
 براره گفتنیره^[۱]: جمله قفقاز می شینه^[۲]
 و آ جور پلا^[۳] کنم جمله ایرانه عمو
 آ بجارانسه دینی^[۴] می ایلجارا^[۵] فاندیری^[۶]
 من حسین کاشیم و رشت می کاشانه عمو
 از کول^[۷] ماسوله تا یسخان پل، مال اما است
 بدو بیضا می دسه^[۸] چماق می تعبانه عمو
 حاجی هاروت فسون سازم پو قومن بابل^[۹] و مطالعات فرنگی
 هتراکه هرچی بگویمه در خط بطلانه عمو
 اقتر بندا دینی؟ باستیل پاریسه بدین^[۹]
 خد من یوسف و اون چه زندانه عمو
 آسیابم من و کیلانه همه خردا کنم
 اونکه می گازا دینه شه^[۱۰] میرزا کوچکخان عمو
 اشاره بغلو و غرور حاج احمد مشار الیه است. کسمائی در اشعار

۱ - حرف گفتنی بیرادر آنکه ۲ - مناقق بین است ۳ - بزرگ ۴ - می بینی ۵ - جمعت
 ۶ - نگاه میکنی ۷ - تپه ۸ - دست من است ۹ - به بین ۱۰ - دندانم باو کارگر نیست

فوق بقوه که خود را مالک جان و مال مردم شناسانیده و متمردين يك چنین تسلطی را بزجر و عقوبت تهدید میکردند حمله نموده است همچنین اهمیت و اعتباری که حاجی موصوف برای شخص خود تصور می کرده است تقبیح و به تجاوزاتی که ممکن بود از تسلط حاجی به حقوق مردم تحمیل گردد و در اثر اقتدار و مدافعه مرحوم كوچك جنگلی خنثی میمانده اشاره نموده است .

ای جهانگیر تی چشما واکن، دنیای بدین

قدمی چند اوسان^(۱) دریا و صحرای بدین

روز بازار ریشه، بیریش پسه، هنه که ایسه

ریش اگر خواهی بشو مشدی بدین^(۲)

متعاقب واقعه کسما و مصادمه مهمی که بین نفرات جنگل از یکطرف و دستجات اشجع الدوله و مفاخر الملك از طرف دیگر بوقوع پیوست و منجر بقتل مفاخر الملك و شکست اردوی اعزامی رشت گردید جنگاها کم کم دامنه اقتدار خود را وسعت داده و تمام هیئت اتحاد اسلام ادارات دولتی رشت را تحت سلطه و نفوذ خود در آوردند - در اینموقع چون موی سر و صورت مرحوم كوچك جنگلی در این توقف طولانی جنگل بلند شده و برای قیافه جذاب و گیرنده اش زیبا می نمود دیگران نیز مبنی بر تناسی از مشارالیه اختیار موی سر و صورت خود را از سلمانی ها گرفته و بکیف طبیعت واگذار کرده بودند .

هیئت اتحاد اسلام باستثنای یکی دو نفر مرکب بود از يك اکثریت روحانی که از علم دین اطلاعات کافی داشتند لیکن از علم دنیا و اطلاعات مربوطه به قضایای بین المللی و بیج و خم های سیاسی بی بهره بودند و بهمین جهات از لحاظ مملکت و سیاست مرجع رضایت و امیدواریهای

۱ - بر دار ۲ - از ذکر قسمت باقی این اشعار بجهاتی صرف نظر شده است .

مردم بشمار نمیآمدند اما از حیث حریت طلبی و مدافعه حقوق وطن فقط آنهایی مدد و روح واقع میشدند که پرتوی از نور عشق و ایمان آزادی و استقلال ایران، سوابق زندگانشان را روشن میساخت .
کسمائی در تلو اشعار مزبور به قحطی کیلان که در سال ۱۳۳۶ هجری قمری روی داده اشاره کرده و بکمیته اتحاد اسلام ، از اینکه نتوانست شانه مردم را از تحمل مصائب قحطی راحت و آسوده سازد تعرض کرده است .

وا "توا" یا بزنی^(۱) تا آب انگور ببوخه^(۲)
وا دیکا فو^(۳) بزنی، تا آمیره^(۴) سور ببوخه
سا کوده در آخر نفس امرا بگفت
خیمه تو بریا بکن، تاحور مقصور ببوخه
وا شیمه ملکا فادید^(۵) ماله فادید، جانه فادید
بی صد، تم قول بزّه^(۶) چشم شما کور ببوخه
اردنانس بگو جه فردا صبح زود نیمیز گیره^(۷)
پروش گدا می انجاموم^(۸) وا توبوخه واغو شیپور ببوخه
وامرا سلام بدید^(۹) از چپ و راست بیرون جوان سانی
هر که بی^(۱۰) هر جا ایسا، از خود قنور ببوخه
من دزد بیست تو منی نیم^(۱۱) مرا بدین و بدان
وا آمه جیب و کسه، دهپ به سر، پور ببوخه^(۱۲)
تا بکی قدیم سر، قدیم پا، قدیم زور
تا بکی دور، دور سردار منصور ببوخه
حاجی سید ضی از قول اها بشید بگید^(۱۳)

۱ - نوا - ۲ - بشود - ۳ - دمیدن سادمن - ۴ - برای ما - ۵ - بدید - ۶ - ساکت و آرام - ۷ - مخفف نیم از کوه - ۸ - چشم - ۹ - بداند - ۱۰ - باشد - ۱۱ - نیستم - ۱۲ - باید جیب و بغل مالباغ پر باشد - ۱۳ - بگوئید

ها تو بس^(۱) تکان نخور تا که عمل جور بوبو خه
پازمان حاجی ، وزیر حاجی ، سنا حاجی همه

بعد از این کرناف عروا جای طنبور بوبو خه
ظاهراً گوئیدی که من احمد لا ینصرفم

منصرف هر که ایسه ، واخوره مجرو ، بوبو خه
باغبان خریزه باور^(۲) خوب رخوش طعم ولطیف

وا هانو شیرین بیه ، شکر لاهور بوبو خه
پولا وا پیدا کودن ، هر که شینه ، هر جا کی نا

حق چیه ، قانون کیه ، کار ، و ابازور بوبو خه
احاله کار های بزرگ و عمومی باشخاص کوچک و بی استعداد غالباً
نتایج معکوس خود را نشان داده اند . حاجی احمد ، اگر چه با چراغ
هدایت جنگلی وارد صحنه انقلاب و آزادی گشت اما گویا از آنهایی نبود
که دارای مایه و استعداد درستی باشد و قوه را که اداره ملت بسوی
تفویض داشته در راه اجرای حق اعمال نماید . تنها فعالیتی که کسیائی
در وی سراغ گرفته است ، بسط دامنه خود بسندی و جمع مال و ثروت است

رشتی باز حرف زنه از روی گاهذیان هوزارم^(۳) رشتی

یا خایه باز بخوره ، فریب شیطان مگر ؟
رئال حال سازمان هوس داره بیه رنیت ایران هوزاره !

باز بیاد بامو فیلا ، خواب پریشان هوزاره !
چه کم از دولتمی ، هیچ - مگرا هیچ کم به ؟

من تبر دارم و داس سی دوتا دندان ، هوزاره !
آمه پولا که داره ؟ حاجی علی احمد کور^(۴)

آمه زورا که داره ؟ غول بیابان هوزاره !

۱- جنین بیان ۲- بیاور ۳- کلمه است که ، حین تعجب استعمال میشود ۴- شخصی است
که به ثروت زیاد در کبلان اشهر دارد

آمه عقلا که دارم؟ درتوی طهران ای نفر
 آمه ریشا که دارم؟ - رستم‌دستان، هوزاره!
 حاجی عزم و حاجی حزم و حاجی فکر! که دارم؟
 حاجی نطقا که دارم؟ - اولال‌سحبان، هوزاره!
 کیدی جنک نمابنا بو^(۱) صاف صادق‌رشته بدین
 آمه دشمن کندوچه^(۲) جاهل خلقان هوزاره!
 بسکفتیم رنجبریم و هسا کیم برنج بریم
 آمه حکم و آمه حاکم آمه فرمان هوزاره!
 شیمه خون آمه سر و دیم شیده مال آمه مایه
 بیج شمشیر، بیج خنجر؛ بیج چوکان، هوزاره!
 بیج آمه سرتیپ و توب آمه عارشاله آقا
 بیج آمه توپ کرویبه توی میدان هوزاره!
 ایتا رشت چا بکنم^(۳) یکسان دیگر تو بدین
 دینبی هیچکسه جانکه تمام، هوزاره!
 کودتا خایم کودن کوها دوتا خایم کودن
 هرچه کید شمره بکید جه فحش و بهتان هوزاره!

در بحبوحه اقتدار جنگل تصویب شده بود که برای حفظ مؤسسات
 اداری عوایدی بنام عشر از محصول دریافت شود. اشعار فوق اشاره به
 وسابلی میکند که با عشرتلی^{جامع علوم اسلامی} موصوف تهیه میشده است و نشان میدهد
 احتیاج جنگل را بوصول این عواید و صرفش را در راه ادامه مؤسسات

هوسا^(۵) کفتید شاعران ای دل دو دلبرنداره

هسا^(۶) کیدی لات یاتان: ای زن دوشوهرنداره

یا خدا، ابخا هی، یا خرمایه جفت القام^(۷)

۱- شد ۲- جای برنج نکوبیده ۳- درست ۴- در بر نداشته باشد ۵- سابقا ۶- الان
 ۷- اصلش جف القلم است

عاشقی بی پول نبه ، عشوه که چادر نداره
من گویم ، من نویسم ، من والیسم^(۱) ، من مهر زانم

هر که او قرا خایه چشم بزبور نداره
من تانم^(۲) عیسی بیم ، کار مره افسانه^(۳) برار

دائی کیره^(۴) مشکله ؟ اونکه ایقا خیر نداره
یادشا بستن^(۵) مگر کار داره جان داداش !

زور بکن غورباغه فیل به ، شکل دیگر نداره
مراجمخته ایچی^(۶) ورنه شوئیمی^(۷) آسمان جور

حیف صدحیف می بال سه چهارتا شهپر نداره
بیچا^(۸) که دنبه دینه ، سگ که شکمه فاندیره^(۹)

باکی از غلغله صحرای محشر نداره
مرغاوادانه بدی ، اردک رجو^(۱۰) کونه سخن^(۱۱)

آنهمه زار و زبیل^(۱۲) ، مرد قلندر نداره
عسرا کیدی فاندیمی^(۱۳) نیم عشر اچی ارزاق چی؟

می حقا فادانیره^(۱۴) مسجد و منبر نداره
من کم از نادر بیوستم؟ والله چی! بیختن سر و مطالعات فرنگی^(۱۵)

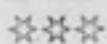
می غم و غم اشانی^(۱۶) یقین کاوه آهنگر نداره
اردنانس بگو آگله من همه قصابمه

کارد ره ، ساطور ره ، فرسه و لاغر نداره
اردنانس فارسی بگو صدای شتر میکنه حاجی

حاجی و رجا یک قلم آقا و نوکر نداره
موقعی بود که حاجی موصوف خود را همدوش بزرگان تاریخی
ایران پنداشته و سودای شاه شدن را در سر می پخت . در یک چنین

۱- می لیسیم ۲- میتوانم ۳- آسان است ۴- برای که ۵- شدن ۶- یک چیز ۷- میرفتم ۸- گریه
۹- می بیند ۱۰- بدهی ۱۱- ریختن دانه در آب برای غذای اردک و مرغهای آبی ۱۲- داد و فریاد
۱۳- نمیدهم ۱۴- برای دادن حق من ۱۵- کلمه ایست که در موقع تنفر و استعجاب استعمال میشود

موقعی جمعی از مالکین و علماء تروتمند با تصویب وصول عشریه از محصول، مخالفت نموده و اجتماعانی در مسجد جامع رشت بر پا مینمایند. کسمائی حاجی احمد را بصورت قضایی جلوه میدهد که يك گله گوسفند را اعم از فربه و لاغر بقبول تسلط خود و رفتن زیر نفوذ ساطوری خویش محکوم میکنند.

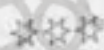


بیا بشیم دریا کنار، موجانه ور، فرشانه سر
 اویاکز جنس بشر، پیدا نه،^(۱) ماده و نر
 کف بلب جوش زنان غلت خوره غره کنه
 سبز دریای خزر، مثل ایتا شیرک نر
 اویا کز جوش و خروش حرف نایه به امه گوش
 غیر برلیغ طبیعت ندینی به آمه ور^(۲)
 دلا چون مشعل افروخته بدریا بشیم
 ناودیم^(۳) رقص کمان گفش جه یا خود جه سر
 بدینیم دریا درون بیشتر از صحرا میان
 جنس جاندار، همه گوش بحرف او بر
 ا پله دریا درون نشوی يك حرف جفنگ
 چشمیدی گو شیدی بی حرف بمعانی و صور
 شب دینی ماء، خصوصاً پچهارده^(۴) فربه
 ندینی آب درون، جز من يك تن لاغر
 صبح دینی خورشید جیب افقا پاره بکواد^(۴)
 نه بیا موزه داره هر گز نه بر سر چادر
 گاه گاهی دینی آ موجانه اهرام بدوش

۱ - نمیشود ۲ - پهلو ۳ - بیاندازیم ۴ - کرد

بعد يك لحظه نه از موج ونه اهرام خبير
 مثل شمشير برهنه همگی آب میان
 لغت و عور ، نه ایقا^(۱) یشم داره نه ایقا پر
 دائماً رقص کنان غوطه وراز عرش بفرش
 مثل ناهید گهی زیر و زمانی به زیر
 ترا مانسته^[۲] کیدی آب درون هیکل ایسا

نصف ماهی قنک نصف دیگر نوع بشر
 دیدار مناظر دلربا : افول خورشید در افق دریای یهناور ، حرکت
 امواج که غالباً با غرش رعد آسانی همراه است ، سکوت شب ، استحمام
 در آبی که سطح آن از انعکاس فروغ ماه منور است ؛ تفکراتی از
 جنس تفکرات فلاسفه در دماغ انسانی تولید میکند . کسمائی در اشعار
 فوق نظر خود را از کشمکش های سیاسی دور و بغلغله دریای خنزر
 متوجه ساخته و در طی يك سلسله افکار فلسفی محو تماشای مناظر
 طبیعی و دلربای آن کرده است .



یا بشیم کوهانه جور ، دور چه آدم کلکا^[۳]

پوشکاد کشیم^[۴] در کمالش^[۵] جنور ، کسوت مانم ، کلکا

بنوشیم سبزه میان ، قله کوه ، شام و سحرشانی
 آب با منت ، چه او چشمه زمزم کلکا
 بدینیم دور نمای وطنه مست و خراب

مثل ای کلافه کج ، درهم و برهم ، کلکا
 وابدیم جنس دوپا ، دور فشایم جادو بازه

نداریم کار بمکلا و معتم کلکا
 بیهم یک دل و یک رو ، فکونیم^[۶] آکبانه

۱ - يك - ۲ - شیبه - ۳ - دختر - ۴ - بیوشیم - ۵ - مردم کوهستانی گیل - ۶ - بریزیم

ندهیم کسره، ندیم فتحه ندیم ضم کلکا
نشکنیم خالانا^(۱) از بهر خومه^(۲) یا که کومه^(۳)

نسازیم خانه به آ عرصه عالم کلکا
بکن آ پیرهنه محتاج سوزن نبهی

وا بین^(۴) انگشته مخور، غصه خاتم کلکا
فادهیم^(۵) جمله دنیای به آ دنیا داران

گاه بسی ریش گهی ریش مسلم کلکا
پسر بی پر به^(۶) حضرت آدم پسره

دختر بی مرد به، حضرت مریم کلکا
صبح گر مابوش^(۷) از آفتاب شب بخوس^(۸) دارانه جیر

دلا خالی بکن از شادی و از غم کلکا
فاندوریم از اثرات طبیعت دنیا درون

گر بخواهی شب و روز عیش فراهم کلکا
نی خرم مو، نی زره، نی قد موزون، نی علم

بکنیم جنک به آ اوضاع عالم کلکا
کسمائی در اشعار فوق یأس شدیدی را از خود نشان میدهد. مشاهدات

نا کوار، تیرگی دنیای زندگانی و ضعف روح ایمان و صداقت در اکثریت
افراد، او را وا میدارد که مردم را با بیعتش و انبزا بخواند و قطع

علائق دنیوی و پشت پازدن بمال و منال را توصیه کند کسمائی حیاتی
را آرزو میکند طبیعی و فارغ از جنجال و قیل و قال و عالمی میخواهد

فرخنده و تابناک که لگه های تعدی فضای ویرا تیره نسازد و خورشید
صفا و حقیقت در آسمان وی طالع باشد.

۱ - هاخه درخت ۲ - جایگاهی است که باشاخه های نازک درخت میسازند ۳ - اطاق

کوچکی را گویند که از شاخه های بزرگ درختان برای ساختن آن استفاده می شود

۴ - پیر ۵ - بدهیم ۶ - میشود ۷ - بشو ۸ - بخواب

چه خوب دبسته^[۱] روزگار، گریه میان، ناله میان

رشته مهر و دوستی، من و دو هفت ساله میان

اوسرخ دیمان بدین، برق زنه سبزه تان^(۲)

امت چشمان بدین غلت خوره، ژاله میان

مرا و ابرسیدی^[۳] اشان، «تی داغ دل از چه بیو»

بشو گلستان درون، داغ بدین لاله میان

تی مو پریشانه کوره^(۴) بروی همچون گل تو

ماه شب چارده مانه، دور زنه هاله میان

می یا لیزا خورده بشو، ایتاخرم چاله درون

می دبل جلیسکسته^(۵) دکفت^[۶]، آهوی پاماله میان

طبع ملول در گیر و دار تا کاهی های سیاسی کاهی به تمتعات نفسانی

منحرف میشود و از عشق و وصال لذت های فوق العاده میبرد. آلام

و مصائب وارده بکسانی يك ملالت روحی شدیدی در وی ایجاد و حس

عشق بازی وی را با دخترکی صبیح و دلبریا تحمیک میکند. فحوای اشعار

دال است بر این که بوصول معشوق رسیده و از خرم من حسن و جمال

وی خوشه های کامیابی چیده است.

حاجی از تخت بجیر بایه^[۷]؟ بگو خیلی خیره

بچه امید؟ دینه حاجی وطن در خطر

خو^[۸] ریشا و اینه^(۹) و زرد عبا فا کته^(۱۰) بکول

بس بگو حاجی جه اوضاع جهان بی خبره

صبح مامور جه عدلیه، جه نظمیه آیه

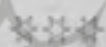
۱- بسته است ۲- میان ۳- می پرسند ۴- دختر ۵- سرخورد ۶- افتاد ۷- یابین بیاید
۸- مخفف خود ۹- برد ۱۰- بکشد

گاه عارض با بایه ، که پدره ، که پسره

همه چه طاقت آوردن تانم و مسی دشمن

او کلاه دو دم بوق و شال کمره

اشاره به تسلیم حاجی احمد مشار الیه است بدوات ونوق الدوله عاقد قرار داد معروف ۱۹۱۹ که در اثر آن قوای جنگل تنصیف شده دسته طرفدار حاجی احمد در کسماء متوقف و دسته دیگر باوارگی تن در داده بطرف ننکابن ومحال ثلاث حرکت میکنند، اشعار فوق نشان می دهد ثرون، حاجی را که در نتیجه تسلط و حکمروانی ممتد در کسماء فراهم آورده و پیش بینی میکند روزگار بعد از تسلیم حاجی را و تقریباً از زیر و بم گفتار نمو دار است که کسمائی از این معامله خورسند نیست و از این واقعه ملالت خیز بسی محزون و غمناک میباشد .



حاجی نی یای دیمه^(۱) کننده و کارله بدین

توی او جوش و خروش بیچاره بلبله بدین

اسپله^(۲) آب درون گیر بکوده ماشک^(۳) میان

سوره دست و پازنه ، انی نغافله بدین

حاجی کیسو تره^(۴) بازو نو بوخه ، باور ناری^(۵)

نی کله سره میان ، موقع کاکله بدین

نو اکر کیلان کش^(۶) فکر و چاهت بکنی

ایله^(۷) دریای رو ، فکر ایتا یلا بدین

کج تلمبارک تان ، نهار ولک بدا پسی^(۸)

زه بزمه ، نوحاجی حرص و تموله بدین

۱ - یهلو ۲ - نوعی ماهی ۳ - قسمی دام ماهی گیری ۴ - برای نو ۵ - نداری

۶ - گوشه ۷ - بزرك ۸ - بعد از برك دادن

شیخ محمود و رامینی تا مینا نازم

پاچ^(۱) آخوندایا ، رستم هر قوله بدین
حاجی نو ترابکشی میرزا کوچکخان نبهی

ای خدا میرزای پایان تحمله بدین
خوشگلی بک گل خوشگل خایه^(۲) از روز نخست

درویش پیته بکن خط ترسگه بدین
هرچه کاری دروی هرچه جوی پیدا کنی

تی دم زردا بدین سرخ گل رخا بدین
روح ایران گرفتار و آمه حاجی حکیم

باشی نسخه غناب و قمر نوله بدین

کار هائی که موافق با مصالح توده انجام نمیگیرند مال و خیم
آنها غالباً پیش بینی میشوند. بنظر کسمائی کسی که در محیط تمدن
زیست میکند حیف است خود را سرگرم مسائل بسی اهمیت کرده
اوقات گرانبهائش را بفلت بگذراند. روحی که از فشار و مضایق
اجتماعی فشرده شده است برای بهبودی وی تنها تدابیر مادی کفایت
نمیکند. کارها هر قدر نیکو باشند نتایج مستقیم آنها عاید بجا
آورنده میشود و هر چه برای تحفیل و جباهت دروغی و تظاهر صرف
شود ارزشی ندارد و نمایش از موجود بی مغزی میدهد که بخواهد
روی دریا بساختمان پل ببردازد.

ای برار دور چهارم بسامو کیلانه پیا

انتخاب کبه^(۳)، کیلان و کیلانه پیا

متن فرمان بخوان هیئت نظارا بدین

صدر اوضاع درست فـ: ندر و پایانه پیا
 هو بکش، های بکن،^۱ تعرفه گیران بچسب
 دار الشورای اهمیت و عنوانه پیا
 ای دفعه گزل نخوری، پول نخوری، یارتی نبی^(۱)

هر که هر چه ترا^(۲) که^(۳)، گوش بده برهانه پیا
 رنگ جا نبازی یا زوی فرنگی نبهی
 فکلا دور بکن^(۳) آدم و انسانه پیا

واله گوشه تحت الحنك شيخ نبهی
 فهم آخوندنا بسنج، پایه عرفانه پیا
 دم سرداران قصور فـ زرته^(۴) نگیری

جنگ بین الملل و آخر مهمانه پیا
 محو لباده و میرزا قلمدان نشوی

اونی ایمانه بفهم و اونی عصیانه پیا
 حاجی و کبلائی تی پکاره ساله دینا بهره
 اونی اعماله بدین و اونی وجدانه پیا
 واپسین ساعتی یا و ایمانی یا بمیری

دردان تشخیص زندگانی ویرای در مانه پیا
 شب تازیك عس خرنه^(۵) کینه دکان باز
 دزد بیداره پسر جان ویری دکان پیا

شیشه بشکسته و می ریخته و باغ خالی
 بلبلان مستیدی رشتی گل دامان پیا

اگر عوامل انحطاط یا ارتقاء ملل و جماعات در دولت های مشروطه
 مراکز صلاحیت داری منسوب میشوند کسمائی بک چنین مرکزی را برای

۱ - نشوی ۲ - می گوید ۳ - انداز ۴ - بوج و بی معنی ۵ - نقیر خواب

مملکت ایران نشان داده است. تشنجات سخت و سنگینی که به پیکر مملکت ما در ادوار مختلفه وارد گردید، کسمائی را معتقد بساین عقیده ساخت که باید يك مجلس شورای آبرومند که افراد آن از بر گزیده گان فداکار و حساس و وطن دوست باشند تشکیل یابد. حل و عقد و تعیین مقدرات ایران به کسانی واگذار شود که بناموس ممالکت خیانت ننموده و واجد مزایائی از قبیل تقوی و امانت و درستکاری باشند. کسمائی همه عناصر زور مند و قلدرانی که به اتکاء زور و پول خود را وکیل مختار ملت معرفی میکرده اند همچنین بجمع کسانی که بنای ارتزاق و کسب شؤن و اعتبارات خویش را روی زحمات و دسترنج دیگران استوار می سازند تعرض می کنند. کسمائی لازم می داند مردم را برای نظارت در امر انتخابات بیدار کند و ممالکت را بدکانی تجسم دهد که دارای انواع و اجناس متنوع قیمتی است لیکن مواظبی ندارد و شب هم بغایت سهمناک و تاریک، بازار آشفته و داروغه در خواب است.

مکالمه حاجی با شاهزاده خانم

ششگند اما به وقتی داشتیمی آواز و ساز شازده خانم

سید ابوالقاسم (۱) نورانی صوت حجاز شازده خانم

شکوه علی (۲) بیساز شازده خانم
رتال حاجی علم (۳) کیه ریحان و ناز (۴) شازده خانم

دوتا کرچی (۵) داشتیمی، مواجبی دوزده ماهه

ایتابو ایچه (۶) کوتاه، ایتادراز شازده خانم

هما شیطان مرا که وقتی می اوقات تاخا به

واکنم (۷) ز کسماء و بشم (۸) شیراز شازده خانم

۱ - بود ۲ - روئیده بود ۳ - بالا ۴ - مقصود گل ناز است ۵ - کسی که برای امر زراعتی استخدام میشود ۶ - کمی ۷ - بیرم ۸ - بروم

شاهزاده خانم گويا مقصود تاج السلطنه است

منم يه وقتى داشتم چشم دل آزار ايحاجى

منم يه وقتى داشتم رونق بازار ايحاجى

يه روزى بود اين قدم، سروكلستان نوى رى

يه روزى بود اين مويم، مثل شب تار ايحاجى

يه روزى بود دهنم جعبه پرز مرواريد

ميدند بديدنش سرباز و سردار ايحاجى

يه روزى بود اين رخم برك گل سرخ هلو

گل خوش رنگ گل خوشبو گل بهى خار ايحاجى

يه روزى بود اين گوش ها و آب رنگ كردم

عاشق فریب و دلربا رهزن افكار ايحاجى

آن سينه هام به پيش ييجست اون كيدم به پشت سر

رهى به چرخيدم تو يارك چو كيك كه سارا ايحاجى

چه شد بهار حسن من؟ كجا است اردناس تو؟

اون عاشق يگچشم كور..... عطار ايحاجى

حالا وقتى كه دوش بدوش پشوت كويد و اينها نيكيه العات فرنگى

رتال اولس علوم بهاسنى

همچنانكه از تخم فاسد نبات مفيد نخواهد روئيد همچنان نيز كار

هائى كه اساسى و مبنائى آن فاسد است نتايجى جز فساد و تباهى

نخواهد داشت. نتيجه طمع ورزى هاى حاجى آن ميشود كه بعد از

تسليم و طى مراحل حبس، زجر و انواع عقوبات شديد از اعمال خود

اظهار ندامت كنند و از اين كه مراسم رفاقت را با مرحوم كوچك جنگاى

به آنها نرسانيد پشيمان شود و از روزگار مغتتم گذشته غمناك و

ابراهيم فخرانى

متاسف باشد